

حیاتی زنده می‌بخشد.

انسان در کوه با تماشای زیبایی‌ها، حضور در کنار زیبایی‌ها، و مسحور جاذبه‌های طبیعی از خود بی‌خود می‌شود. چنین کیفیتی - یعنی از قیل و قال‌های زندگی روزمره فارغ شدن - آرامش عمیقی به همراه دارد؛ در کوه هویت‌های جمعی و حتی فردی کم‌رنگ می‌شود. از محدود مواردی که در آن وحدت سوژه و ابژه متحقق می‌گردد، حضور در کوهستان است. در یکی از صعودها، با مردی کوه‌نشین و روستایی هم‌سفر شدیم، خطاب به او گفتیم از تماشای این همه زیبایی لذت ببر و مکیف شو! اما واکنش و پاسخ سرد او برای ما عجیب و ناخوشایند بود. ابتدا در ذوق زیبایی‌شناسی او تردید کردیم و آن را به حساب عوام بودن‌اش گذاردیم، و یا این که دیگر تماشای زیبایی‌ها برای او عادی گردیده است. اما پس از هم‌نشینی بیشتر به ادراکات عمیق تجربی او پی بردیم و دریافتیم او به عنوان انسان سوژه جزیی از طبیعت ابژه شده و احساس یگانگی با آن را در وجود خویش دارد. وحدت ارگانیک کوه و کوه‌نورد تنها با درک تجربی زیبایی‌های کوهستان امکان‌پذیر است.

جمله‌ی حکیمانه‌ای وجود دارد که بالاترین نعمات آسودگی خیال و آرامش وجود است. اما آرامش تعریف متفاوتی دارد. برخی آرامش را در تنهایی و خلوت گزیدن و پناه بردن به مکان‌های دنج و ساکت جستجو می‌کنند. به تعبیر تیمای شاعر: «انزوای عزیزم»؛ روزی از یک شبان در خصوص کوه پاییزه سؤال کردیم پاسخ داد: کوه پاییزی ترسناک و خوف‌آور است، چون کوه لخت و عور و خالی است. برخی آرامش را در باخبری و آگاهی جستجو می‌کنند و می‌خواهند از همه چیز مطلع گردند، اما گروهی دیگر آگاهی را موجب اضطراب و تشویش می‌دانند و معتقداند بی‌خبری عین خوش‌خبری است. انسان آرامش خویش را متعین می‌سازد، در هر شرایطی انسان مناط حقیقت خویش است. در دامنه‌های هفت‌خوان سوم (رشته کوه‌های تخت سلیمان) برکه‌ای کوچک و سرسبز هست. مکان صعب‌العبور مهجور و دور از دسترس آنجا گورستان کل‌های کوهی است. مقدار زیادی استخوان در آن مکان دیده می‌شود. همیشه در آن مکان کل (بُز نر) پیر و ناتوانی سفید رنگ در انتظار مرگ، زندگی می‌کند. کل به سبب پیری سفید رنگ است. (شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد / فریبنده زاد و فریبا بمیرد / شب مرگ تنها نشنید به موجی / رود گوشه‌ای دور تنها بمیرد) به محاذات آن مکان در دامنه کوه کلون طالقان یک گورستان باستانی وجود دارد که معبدی از دوران میتراپرست بوده است. آن مکان، محل زندگی زاهدان و ناسکانی بود که به انتظار مرگ می‌نشستند. کوه‌های بلند بهترین منزلگاه برای خواص و نخبگانی بود که پس از سیر و سلوک در انتظار مرگ به تأمل می‌پرداختند. آنان لزوماً کهن سال هم نبودند؛ در کوه و بلندا مردن عملی نیکو شمرده می‌شد. کوه به علت دور از دسترس بودن مکانی مقدس بود. در زبان‌های باستانی ایران البرز مشتق از هربرز است. هر به معنی کوه و بُرز به معنای بلندا می‌باشد. با آن که مکان بلند کوهستان محل مردن بود، اما مرگ مقوم زندگی محسوب می‌گشت.

عدم، انسان را به وجود نزدیک می‌کرد؛ تفکر به نیستی، تأمل به هستی را پدید می‌آورد. انتخاب البرز (کوه بلند) برای مردن نمادی از زندگی و زیستن بود. آن گورستان باستانی را کهنه‌جویی مشخص می‌سازد. کهن جوی تنها صنع و مآثر انسان در کوهستان پر از رمز و راز است. آن مکان گبرانی گردن نام دارد؛ و در آن مکان، فضا،